

سوختن تخت جمشید

داستان تاراج خزانه و سوختن کاخ های تخت جمشید از فصول "درخشان!" تاریخ اسکندر است و در نوشته های مورخان مشهوری چون پلوتارک، دیودوروس، ژوستین، استرابو و آریان نقل شده که خلاصه مطالب آن چنین است: هنگامی که اسکندر به نزدیکی شهر رسید، تیرداد خزانه دار به وی پیغام داد که شهر بی دفاع است و او باید زود بیاید و خزانه را پیش از آن که او باش آن را غارت کنند تحویل بگیرد. هدف تیرداد آن بود که شهر و مردم را از نابودی نجات دهد، چون می دانست اسکندر برای تاراج می آید و پایداری مدافعان را تحمل نخواهد کرد. ولی تیرداد، مقدونیان را نشناخته بود آنان دهکده های شهر را ویران کردند و به پارسه در آمدند. این شهر، توانگر ترین و شکوهمند ترین شهر های جهان به شمار می رفت. دویست سال آبادی و فرمانروایی مایه ی آن شده بود که حتی خانه های مردم عادی نیز از دارایی و مال و منال پر باشد همه جا زرو زیور و خواسته انبار بود. در اوایل فوریه ۳۳۰ ق.م. این شکوه به سر آمد، اسکندر شهر را به سربازان خود سپرد تا هر چه می خواهند با آن و مردمش بکنند. تمام مردان آن-از پیر و جوان-از دم تیغ گذشتند و زنان و دختران به بردگی در آمدند و فروخته شدند زرو زیور و پارچه های گرانبها، جنگ افزارهای نفیس و فرشها و پرده های عالی، و دیگر مال و منال مردم پارسه همه به تاراج رفت. آرزو و لع مقدونیان در ربودن اموال تاراجی چنان بود که به جان همدیگر می افتادند و یکدیگر را می دریدند.

اسکندر ارگ شاهی را برای خود نگه داشت و پس از ورود به کوشک داریوش، خزانه دویست ساله آن را ربود و از انبوه زر و سیم بدست آورد که به یکصد و بیست هزار تالان نقره بالغ می شد (هر تالان نقره برابر بود با ۳۳۶۶۰ گرم، بنابراین تاراجی اسکندر به حدود چهار هزار و چهارصد کیلوگرم نقره سر میزده است).

برای اینکه این مال و منال را به جایی دیگر و ایمن تر حمل کنند، سه هزار شتر و عده زیادی قاطر از شوش آوردند و گنجینه داریوش و جانشینانش را از جای کردند و بردند. اسکندر دوماه در تخت جمشید ماند و سپس به رغم اندرز مشاور پیرش "پارمینیون"، ارگ شاهی را به آتش کشید و آن را منهدم کرد. علت این کار نه مستی و از خود بیخودی بود-چنان که برخی از نویسندگان متاخر برای تبرئه او ادعا کرده اند-و نه لذت انتقام کشی از خشیارشا که آتن را آتش زده بود-آنگونه که بسیاری که مورخان پنداشتند. زیرا اسکندر هنوز برده ی می و زنان خود فروش نشده بود تا بخاطر تائیس، روسپی آتنی، ارگ با شکوهی را که اکنون دیگر به خودش متعلق بود تباه کند. فرهیختگی یونانی او هم به اندازه ای نبود که بشود وی را "قهرمان آتن" خواند. برعکس، یونانیان روشنفکر، به رهبری دموستنس خطیب دشمن وی بودند.

به گفته ژوستین، مورخ رومی معاصر قیصر اگوست، وقتی یونانیان خایرونیا (۳۳۸ ق.م) از او و پدرش شکست خوردند، دوره حکومت افتخار آمیز و آزادی کهن خود را سر آمده یافتند. بسیاری از آنان، به خصوص مردم ثیب که جرات یافتند با او درآویزند، سرانجام به بردگی و نابودی در آمدند. هیچ متنی نشان نمی دهد که اسکندر آرزو داشته انتقام سوختن آتن به دست ایرانیان را بگیرد و جای این پرسش باقی است که آیا می توان آن مرد را که با تعدادی از بزرگترین شهرهای یونان، آن اندازه وحشیانه و تحقیرآمیز رفتار کرده بود، خواهان انتشار یونای گری و رهبری این جریان دانست (عقیده عده از بزرگان آتنی این بود که باید به ساقی اسکندر- که می گفتند وی را زهر داده بود- پاداشی کلان بخشید و او را ارج فراوان نهاد. آیا اگر اسکندر، قهرمان کین آور و منتقم آتنی ها بود نسبت بدو چنین می اندیشیدند؟)

علت حقیقی آتش زدن پارسه (تخت جمشید) این بود که می دید ایرانیان پایتختی باشکوه و مذهبی، و مرکزی ملی در اینجا ساخته اند که تا باقی است امید آنان به زنده ماندن دولت هخامنشی و نگه داری آیین های ملی ایرانی به جای خواهند ماند و هرگز آن مقدونی را جانشین پادشاهان خویش نخواهند دانست (وقتی اسکندر بر تخت داریوش نشست، دیدند که برای او بزرگ است و پاهایش به زیر پایه کرسی نمیرسد (دیودوروس، کتاب هفدهم، فصل ۶۶، فقره ۳). البته این خواری برای او چندان تحمل پذیر نمی بوده است.) این بود که به عمد و از روی شوق آن را آتش زد تا به همه بفهماند که دولت هخامنشی و مرکز و زادگاه آن، نابود شده است و از آن پس تنها او را باید آقای آسیا دانست. اما این خیالی باطل بود، چرا که فرمانروایی وی هفت سالی بیش نپایید و آمل وی نیز با خود وی بر باد رفت.



ایرانیان این کار اسکندر را فراموش نکردند و به گفته ی یک نویسنده ی دوره ی ساسانی:

"اهریمن ملعون برای از میان بردن ایمان و توجه مردمان به آیین [زرتشت] اسکندر را برانگیخت... تا به کشور ایران بیاید و ستمگری، جنگ و غارت گری را به آنجا بیاورد. آمد و فرمانروایان ایران شهر را کشت و پایتخت های شاهان را به تاراج داد و ویران کرد... و کتابهای آیین [زرتشت] را سوزاند و حکیمان، موبدان و دانشمندان ایران زمین را کشت و تخم کینه و نفاق را میان بزرگان پراکند"

